

مهرگان !

بابل غمزده از طرف چمن زار گذشت !
نرگس آسیمه سر از خانه خمار گذشت !

گفت برخیز که تیر از پر سوفار گذشت !
باغ صد رنگ شد و فرصت تیمار گذشت !

« موسم خنده گل طی شد و خونبار گذشت ! »
تا که از پیش نظر آن بت عیار گذشت !

چون که ایام گل و مهلت دیدار گذشت !
که غم عشق تو ز اندازه و مقدار گذشت !

از برم بی ثمر و بی بر و بی بار گذشت !
تا ز باغ دلم آن لعبت فرخار گذشت !

مهرگان آمد و فصل گل و گلزار گذشت !
اثر از لاله خونین به دل باغ نماند

لشکر برد ز کهسار روان شد به نشیب
تن هر شاخ ز بیداد خزان رنگین شد

باد در گوش چمن با سر آشفته سرود:
دل ما هم ز پریشانی ایام گرفت

بعد از این خانه دل کنج فراموشی هاست
دیگر آئینه دل نقش گلی طالب نیست

سوزم از درد که این عمر گرانمایه چنین
دیگرم بهره از این بودن بیهوده نبود

رضا شاپوریان
جمعه ۲۵ سپتامبر ۱۹۹۸